

علی الفتی

اتوپیا

برای پرویز اسلامپور

جشن حمل ارواح
به سوی سرزمین دیگر
رودی جاده‌ی تنبل
با درشکه‌ای همیشه‌گی
پوست دردناک درختان من
تا کشیدن زخم‌های باستانی
در زیر زخم دور از تدبیر
مک می‌زنم شیر دخترم را

مردی خمیده‌تر از حافظ کردی شیعه
با چشم‌های پیاده به دنبال توست

یکی از آداب آن ابر نباریدن بود
با چتری برای زمین زیر چشمان روحی نارس

رفتی رفت برای هوشنگ چالنگی

چرا که من
چندباره او را دیدم
که روی دست‌هایش راه می‌رفت
و پاهایش در فضا رها بود

گفتم: چرا اینگونه می‌روی؟
گفت: وارونه دیدن تو
و اینکه زمین سقف آسمان است
تا مردگان عبور کرده‌اند از سوراخ‌های جهان
اینگونه درختان ریشه‌هایی رها هستند

آن روز رفت
با همان دست‌ها
طوری که دست از پا نمی‌شناخت

شیراز ۸۳

برای یداله رویایی

او آن طرف تر نشسته بود
کنار کبوتران چاهی
به آبی که مرده بود نگاه می کرد
گل های پیراهنش را خیاط
از نیلوفرهای کال اقتباس کرده بود

البته در پاورقی پیراهنش آمده بود
تا اینکه سال ها از مرگ او می گذرد

برای آن رنگ رفته ام می روم / روی آن رفته / آن شیراز
فقط من / می روم نفت می شوم / در هزاره ای دیگر / دوباره
برمی گردم و گناه می کنم / بی گناه تر از من / می سوزد / در شبی
چون چاه بیژن / گناه من ای منیژه نبودی / در تاریک من